

# آزمایش‌های فکری ضد‌فردگرایانه در فلسفه ذهن

ارائه: دکتر علیرضا مازاریان

ناقد: دکتر پیمان جباری

## اشاره

محوریت بحث در مورد ایده «آزمایش‌های فکری ضد‌فردگرایانه» است که تایلر برج (Tyler Burge) در فلسفه ذهن مطرح کرده است. استاد مازاریان در مقدمه گفتارش بر آن است که ارایه تعریف آزمایش فکری (Thought Experiment) با حفظ شروط لازم و کافی سخت است؛ اما یک تعریف سهل‌گیرانه‌تر می‌گوید آزمایش فکری چیزی است که به ما این امکان و توان را می‌بخشد که بدون اینکه لازم باشد یک داده یا دیتا یا اطلاع تجربی جدیدی کسب و آزمایش کنیم، بدون هزینه‌های گزاف و با توجه به یک یا چند تجربه کنونی - که از قبل محقق شده - به یک سری یافته در مورد نیچر اشیا برسیم. در واقع آزمایش فکری، میکسی است از استدلال و تخیل.

استاد در ادامه می‌گوید، ضد‌فردگرایی با این شکل و شمایل کنونی‌اش یک رویکرد فلسفی جدید قرن بیستمی است که در قلمرو فلسفه ذهن و فلسفه زبان از آن حیث که ناظر به ذهن است از سوی تایلر برج و شاگردانش و دیگر فیلسوفان تحلیلی مطرح شده است.

دکتر مازاریان درباره ایده کلی ضد‌فردگرایی در مجموعه مقالات برج می‌گوید، یکی از اصطلاحات کلیدی برای فهم ضد‌فردگرایی، ایندی و یجویشن (تفرد) است. ضد‌فردگرایی می‌گوید که انواع ذهنی بازنمودی در مقام تبیین‌های گوناگون فلسفی و علمی در مقام‌هایی در واقع تفرد پیدا می‌کنند که از ذهن یا بدن فرد فراترند.

او می‌گوید همچنین با نیچر (تشکیل‌دهنده اساسی یک شیء) ادراک حسی، پرسپشن مواجه هستیم که فیلد بسیار گسترده‌ای است. الآن بعضی از فیلسوفان نه تنها روی پرسپشن بلکه فقط روی ویژن کار می‌کنند؛ یعنی فقط روی فلسفه بینایی یا حتی روی فلسفه رنگ کار می‌کنند! و البته که بحث برج در اینها تأثیر دارد. در این مکتب ضد‌فردگرایی، نیچر عمل، اکشن، این تأثیر دارد. نیچر کامینیکیشن بحث‌های فلسفه ارتباطات یا ارتباط اثر دارد. کسانی که در بحث‌های محض‌تر علاقه دارند. نیچر معرفت پیشینی، نیچر معرفت به خود، سلف‌نالچ که احتمالاً در سنت اسلامی علاقه زیاد دارد. نیچر معرفت تجربی، نیچر تبیین روان‌شناختی، نیچر پرسنال ایدنتی‌تی، این مال یک شخصی است همین‌طور. باز یکسری ریلیشن‌ها روابطی اشخاص دارند با حیوانات. پرسن چیست انیمال چیست؟ تفاوت‌ها و اشتراکاتش چیست؟ **mine body problem** که مفصل شاید صدها جلد کتاب و پیپر در موردش نوشته شده و بحث اسکپت تیسیزن، شکاکیت در تمام اینها ضد‌فردگرایی به‌عنوان یک مبنای پایه تأثیر می‌گذارد چه نغیاً و چه اثباتاً، چه بپذیریم و چه رد کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم.

بحث در مورد آزمایش‌های فکری ضد فردگرایانه است که تایلر برج (Tyler Burge) در فلسفه ذهن مطرح کرده است. او مقاله فراوان دارد؛ اما مهم‌ترین مقاله او به نام **Individualism and the mental** است: یعنی فردگرایی و امور ذهنی که باینکه عنوان مقاله فردگرایی است ولی مقاله در نقد فردگرایی است و در دفاع از ضد فردگرایی است، یا به تعبیری می‌شود گفت فرا فردگرایی یا غیر فردگرایی.

خب مقاله بسیار مهمی در تاریخ فلسفی معاصر است که برج در 33 سالگی نوشته و در ادامه نهضتی است که در فلسفه تحلیلی معاصر برخی از فیلسوفان زبان نظیر، کریپکی، پاتمن و دیگران راه انداختند و ایشان بحث را در فلسفه ذهن معاصر بسط داده و مقاله بسیار جالبی است. این مقاله 50 صفحه‌ای را من برای آستان قدس ترجمه کردم و فارسی‌اش حدود 100 صفحه شده است. طبق آمار گوگل، اصل مقاله 2500 تا سائیتشین دارد یعنی حداقل 2500 تا مقاله یا کتاب در موردش یا در نقدش کلاً یا جزئاً نوشته شده و یک ادبیات خیلی گسترده‌ای ایجاد کرده است.

در ایران این بحث‌ها خیلی جدید است یعنی ادبیات ضد فردگرایی با این شکل و شمایل خیلی سابقه‌ای ندارد، و بعد باز پُست اسکرین دارد یعنی حاشیه‌های بعدی دارد که خود برج نوشته و بعد باز فیلسوفان گوناگون بحث کردند، جواب دادند و نقد کردند؛ چه فردگرایان، چه ضد فردگرایان، درون‌گرا یا برون‌گرا، و تمام اینها جمع شده است و آن ورژن اولیه مقالات در این کتاب **Foundations of mind** است که خود ایشان جمع کردند و آکسفورد چاپ کرده است. بحث‌های فیلسوفان دیگر البته در مجموعه‌ای به نام **reflection and replace** از سوی فیلسوفان مختلف نوشته شده و ایشان خودش جواب داده در یک مجموعه که آن هم چاپ شده است.

این یک مقدماتی بود برای اینکه بدانیم ادبیات بحث چه تاریخچه‌ای دارد.

خب درباره آزمایش‌های فکری، هم اول یک مقدمه‌ای را سریع توضیح بدهم که اصلاً آزمایش فکری چیست؟ خب اساتید مستحضرند که **Thought Experiment** یا آزمایش فکری، یک ابزار فنی تکنیکال هست که در فلسفه و علم به کار فیلسوف و دانشمند می‌آید و هدف اصلی این ابزارها یعنی آزمایش‌های فکری این است که نیچر اشیا یا به یک تعبیری می‌شود گفت ذات اشیا و چیستی اشیا کشف و دانسته بشوند البته با کمک گرفتن از تخیل.

ما در استدلال‌ها هم معمولاً دنبال همین هدف هستیم ولی معمولاً یا قاعدتاً از ایمجینیشن یا تخیل یا خیال‌پردازی استفاده نمی‌کنیم. آزمایش فکری همان‌طور که عنوانش نشان می‌دهد یک وضعیت بینابین یا برزخی دارد؛ یعنی از یک طرف آزمایش است و از یک طرف فکری است. آزمایشگاه این‌گونه آزمایش‌ها کجاست؟ ذهن فرد است، عالم خارج نیست؛ و خب این خودش یکی از جاذبه‌های اینهاست. یعنی شما نیاز به هزینه کردن فراوان یا تجهیزات فراوان برای انجام دادن آزمایش‌های فکری ندارید.

اما این در چه حوزه‌هایی کاربرد دارد؟ در عموم حوزه‌های اندیشه و دانش جدید؛ نظیر اقتصاد، ریاضیات، تاریخ، فلسفه و فیزیک که حالا یک اشارات کوتاهی می‌کنم.

آزمایش فکری با اندیشیدن در مورد آزمایش‌های تجربی که بشر انجام داده متفاوت است. اگر گروهی از دانشمندان رفتند آزمایش کردند بعد ما بشینیم فکر کنیم، به این عملیات ما آزمایش فکری نمی‌گویند. این، تفکر در مورد آزمایش‌هاست یا فکر در مورد آزمایش‌هاست.

لذا هر آزمایش فکری دست‌کم حاوی یک امر تجری یا آزمایشی هست؛ اما چه‌بسا و در اکثر موارد این‌طور است که جنبه‌هایی دارد که غیرتجربی است یا بشر تاکنون تجربه نکرده یا چه‌بسا هیچ‌گاه هم اصلاً تجربه نکند.

در باب اهمیت آزمایش‌های فکری گفت‌اند که دست‌کم در شرایط مدرن، فیلسوفی نیست که بتواند کار جدی فلسفی بکند اما بدون پرداختن به آزمایش‌های فکری! و لذا تقریباً یک شبه اجماعی وجود دارد.

این ادعا را مقاله استنفورد در مورد **Thought Experiment** می‌گوید. دانشنامه استنفورد، می‌گوید یک شبه اجماعی وجود دارد که در فلسفه معاصر و علوم جدید، علوم طبیعی جدید یک نقش کلیدی دارند. نمونه‌هایی آزمایش‌های فکری معروف چندتا آزمایش‌های انیشتین هست که بعضی‌ها را حتی در نوجوانی ساخته و منشأ اثر بوده، آن آزمایش آسانسورش در باب شتاب و جاذبه خیلی معروف است و برخی می‌گویند این قدر این آزمایش‌ها تأثیر دارد که اساساً مکانیک کوانتوم و نسبیت بدون این توان آزمایش‌های فکری انیشتین و امثال او قابل فهم نیست. برای اینکه امکانات بشر اجازه نمی‌دهد بدون این آزمایش‌های فکری، آزمایش واقعی داشته باشیم با آن مثلاً فرض کنید آن چیزی که در 16 سالگی مثلاً انیشتین گفته که اگر ما با سرعت نور مثلاً حرکت کنیم هم‌چنین چیزی خواهد شد.

در نظریات فلسفی، فلسفه تحلیلی معاصر مخصوصاً هم آزمایش‌های فکری فراوانی داریم که بسیار مفید بودند؛ نظیر آن اتاق چینی جانسر و زمین دو قلوی پاتمن که احتمالاً امروز یک اشاره کوتاهی می‌شود و یک آزمایش ماری (یک عصب‌شناس)، جکسون و همین آزمایشی که امروز می‌خواهیم توضیح بدهیم آزمایش آرتروز که برج دارد.

اینها آزمایش‌های فکری معروف فلسفی هستند و امثال اینها خیلی زیاد است و اگر بخواهیم برای آزمایش فکری یک تعریف با شروط لازم و کافی ارایه کنیم، کار دشوار می‌شود و سراغ هم‌چنین وظیفه دشواری نخواهیم رفت. برای خیلی از چیزها نمی‌شود هم‌چنین تعریفی ارایه کرد، و اگر بشود اساساً برای بعضی چیزها ارایه کرد، یک تعریف سهل‌گیرانه‌تری اگر بخواهیم داشته باشیم، این است که آزمایش فکری چیزی است که به ما این امکان و توان را می‌بخشد که بدون اینکه لازم باشد یک داده یا دیتا یا اطلاع تجربی جدیدی کسب بکنیم و آزمایش کنیم، بدون هزینه‌های گزاف با توجه به یک یا چندتجربه کنونی که از قبل محقق‌شده به یک‌سری یافته در مورد نیچر اشیا برسیم. درواقع آزمایش فکری، میکسی است از استدلال و تخیل.

لذا هر آزمایش فکری درستی مخصوصاً در متون فلسفی قاعداً باید در بطن خودش یک استدلالی داشته باشد حالا یا دی داکتیو یا این داکتیو، یا استنتاجی یا استقرایی؛ ولی درعین حال با داستانی، داستان‌واره‌ای و خیال‌انگیزی همراه می‌شود که قالب آزمایش فکری پیدا می‌کند و این هم ابزاری برای تفهیم بهتر مطلب است. البته ممکنه این جنبه تخیلی‌اش منشأ یک‌سری سوء تفاهم‌هایی هم بشود.

اما چه طوری می‌توانیم آزمایش‌های فکری را نقد کنیم؟ درست مثل استدلالات. مقدمات را می‌توانیم نقد کنیم. بگوییم مثلاً مقدمات کاذب‌اند یا اینکه نتیجه، ربطی به مقدمات ندارد و مغالطه‌ای اتفاق افتاده است. تقسیم‌بندی که برای آزمایش‌های فکری می‌شود براساس حوزه کاربرد: آزمایش‌های فکری یا فلسفی، براساس محتوی: آزمایش‌های فکری هنجاری یا اخلاقی و فکشوال یا ناظر به‌واقع و خب خودم تقسیم‌بندی دارم که برخی آزمایش‌های فکری اکتشافی‌اند؛ مثل آن آزمایش‌های فکری نظریه کوانتوم یعنی به کمک ایضاح یا تبیین یک نظریه می‌آیند.

آزمایش‌های فکری دسته دوم، آزمایش‌های فکری انتقادی‌اند برعلیه یک نظریه یا آزمایش‌های فکری دفاعی دسته سوم برای کمک به یک نظریه. به نظر می‌رسد که مثال و آزمایش پاتنم، مربوط به دسته دوم است یعنی می‌خواهد یک مکتب یا تئوری یا دیدگاهی را نقد کند یعنی یک اینترنالیزم را، و مثال آزمایش برج دسته سوم است یعنی می‌خواهد در دفاع از ضد‌فردگرایی آزمایش را طراحی کرده باشد.

تقسیم‌بندی دیگری خود استنفورد (نویسنده‌اش) آورده این طوری که یک آزمایش طراحی می‌شود تا تعارض درونی یک نظریه را نشان بدهد و آن نظریه به این طریق رد بشود. گالیله یک آزمایش معروفی دارد برعلیه تز ارسطویی درباره سقوط اجسام که این آزمایش فکری بوده ولی گویا خودش هم انجام داده که یک توپ سنگین و یک توپ سبک را به هم آویزان کرده و گفته که طبق نظریه ارسطو، این در آن واحد، هم باید قبل از اینکه متصل بشود به توپ سبک‌تر، تندتر برود و هم کندتر برود! پس نظریه ارسطو تضاد درونی دارد و لذا نظریه ارسطو را رد کرده است.

دسته دوم، آزمایش‌های فکری‌ای‌اند که نشان می‌دهند یک نظریه با یک باور مقبول، تضاد یا تعارض دارد، نه اینکه تضاد درونی داشته باشد. در متون کهن مخصوصاً در قرون وسطی مسیحی و اسلامی زیاد داریم. بعد از این دوره بیشتر شده ولی در آن دوره‌ها هم زیاد داریم. احتمال زیاد این استدلال ابن‌سینا به نام «انسان معلق» را شنیده‌اید. این یک آزمایش فکری است که به اصطلاح مطرح کرده، حالا من فرصت نکردم بروم متون لاتین اینها را دریاورم بینم این مترادفش در متون قدیمی اسلامی چی می‌شود. آقای یثربی یکی از نقدهایی که بر استدلال ابن‌سینا کرده این است که خب این آزمایش نشده مثلاً، این کجا انجام شده؟ خب این مشخص است متوجه نشده که این یک آزمایش فکری است و لازم نیست حتماً یک جایی انجام بشود و می‌خواهد یک نکته شهودی را نشان بدهد.

این یک مقدمه‌ای بود که آزمایش فکری چیست و دانستیم این ابزاری است که خیلی به درد ما می‌خورد. ما می‌توانیم در حوزه علوم اسلامی استفاده کنیم، آزمایش‌های فکری بسازیم و به قولی در آمریکا این قدر آزمایش فکری ساختند که یکی از این ماتریالیست‌های معروف به نظرم دنیست بود، گفته بود که اینها شده‌اند پمپ آزمایش فکری! همین‌طور دائماً آزمایش می‌سازند! چون هزینه‌ای هم ندارد دیگر و راحت می‌سازند. ما هم می‌توانیم بالاخره همین‌طور پمپاژ کنیم و آزمایش‌های فکری مختلف بسازیم.

لذا اساساً آزمایش فکری پدیده‌ای است که تعارضی با استدلال ندارد، و در بطن خودش از استدلالی کمک می‌گیرد. خودش در واقع درون خودش استدلال دارد ولی چیزی‌هایی اضافه بر آن هم برای تفهیم بیشتر دارد که به اقناع مخاطب کمک می‌کند.

خب، حالا در مورد ضدفردگرایی یک مقدمه خیلی کوتاهی باز همراه با یک سری نکات اصطلاح‌شناختی خیلی روشن و ساده بگویم که برسیم به خود آزمایش آرتروز.

اول باید بدانیم که اساساً ضدفردگرایی چیست؟ ضدفردگرایی با این شکل و شمایل کنونی‌اش یک رویکرد فلسفی جدید قرن بیستمی است که در قلمرو فلسفه ذهن و فلسفه زبان از آن حیث که ناظر به ذهن است، از سوی تایلر برج و شاگردانش و دیگر فیلسوفان تحلیلی مطرح شده است.

اما چند نکته مهم برای فهم ضدفردگرایی. نکته اول اینکه ضدفردگرایی یک دیدگاهی است درباره نیچر حالات و رویدادهای ذهنی. حالا فرض کنید در فارسی بگویم طبیعت و سرشت حالات و رویدادهای ذهنی. نیچر یک واژه شبه فنی است، سمیتیکال است، صرفاً و محض تکنیکی نیست. واژه سنتی و تکنیکی‌تر اسنس است. خب به دلایلی مخصوصاً به خاطر تعهدات ذات‌گرایانه‌ای که خود ترم اسنس دارد در مکتب از استفاده از اسنس پرهیز می‌شود.

نیچر چیست؟ نیچر با یک تعبیر تقریبی و مسامحه‌آمیز، همان چیزی است که وقتی ویژگی‌ها یعنی **property** ها یا اعراض به تعبیری و **relation** ها یعنی نسبت‌های یک شیء تغییر می‌کند و آمدوشدی دارد بازهم آن نیچر ثابت می‌ماند و تغییری نمی‌کند. نیچر همان است.

به عبارت دیگر، ما یک طرق و شیوه‌هایی برای کتگوری و مقوله‌بندی داریم. نیچر چیست؟ نیچر همان پایه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین لایه مقوله‌بندی ما است. نیچر، مقوم یا تشکیل‌دهنده اساسی یک شیء است. بدون آن مقوم آن شیء دیگر نمی‌تواند همان شیء قبلی باشد یا وجود داشته باشد.

حالا در مورد اینکه آیا نیچر اشیا را می‌دانیم یا نمی‌دانیم یا کدام اشیا را نیچرش را می‌توانیم کشف کنیم یا نکنیم می‌شود یک بحث‌هایی داشت؛ ولی یک حداقلی در مورد برخی از اشیا چه بسا بتوانیم کشف کنیم. اما ضدفردگرایی در مورد نیچر حالات ذهنی چنین ادعایی دارد؛ یعنی ناظر به آنها بحث می‌کند.

بسیاری از نیچرها بر ما پنهان‌اند و چه بسا هیچ‌گاه هم مکشوف نشوند اما نمی‌توانیم در مورد این حوزه‌ای که دانش و آگاهی داریم ساکت بمانیم. مثلاً فرض کنید نیچر این درخت، این است که یک درخت است یا

اینکه مثلاً نوع خاصی از یک گیاه یا از یک رسته ژنتیکی خاص است نه اینکه مثلاً 100 سانت است، این نیچرش نیست می‌تواند مثلاً 110 سانت باشد یا کوتاه‌تر.

خب ضدفردگرایی در مورد نیچر حالات ذهنی چه می‌گوید؟ می‌گوید که چه شروطی (حالا چه شروط حداقل شروط لازمی، نه شروط لازم و کافی)، نیچر حالات ذهنی را معین و مشخص می‌کند. همان‌طوری که داشتن یک وضعیت DNA خاص لازم است برای اینکه یک چیزی نیچر درخت باشد یا خود درخت باشد، چه شروطی برای نیچر حالات ذهنی لازم است؟ این نکته اول.

نکته اصطلاح‌شناختی دوم، اینکه ضدفردگرایی درباره نیچرهای حالات و رویدادهای ذهنی بازنمودی است: **representational** بازنمودی یعنی چی؟ مثالی می‌زنیم که بفهمیم یعنی چی. حالات بازنمودی مثل باورها. اینها چیزی را نشان می‌دهند و ناظر به چیز دیگری هستند، امیال، توهمات، تخیلات، ادراکات حسی. ما بیرون را می‌بینیم، مثلاً درخت را می‌بینیم. دیدن ما یک حالت بازنمودی است. چیزی را دارد بازنمایی می‌کند. این حالات بازنمودی یکی از کارکردهاشون یا از آن اسپکت‌ها، حیثیات اصلی‌شان این است که **about nester** آند؛ یعنی درباره یک چیز دیگری هستند.

یا یک موضوع را به تعبیر دقیق‌تر، به یک صورت خاص که در انگلیسی با **as** به کار می‌برند. به‌عنوان، از فلان چیز، به‌عنوان یک امر دیگر بازنمایی می‌کنند. این حالات بعضاً مطابق با واقع‌اند و بعضاً غیرمطابق. ولی در هر دو حال بازنمایی دارد اتفاق می‌افتد و این‌طور نیست که فقط در حالتی که ما به‌ازای دقیقی دارد بازنمایی اتفاق بیافتد.

نکته سوم، اینکه این حالات و رویدادهای ذهنی که قرار است بازنمایی باشند محتوی یا به تعبیر انگلیسی اش **content** بازنمودی دارند. **content** بازنمودی یا **representational** چیست؟ این یک انتزاع ساختارمند است. حالا من انتزاع را برای اکسترکشن گذاشتم. یک اکسترکشن ساختارمند است. یک ذره توضیح بدهم مشخص‌تر می‌شود اینکه به چه درد می‌خورد حالا؟ انتزاع ساختارمند یعنی چی؟ این محتوی برای صدق و کذب یا ارزیابی صدق و کذب در حالات مفهومی و دقت و عدم دقت در حالات ادراک حسی به کار می‌آید. این با یک مثال روشن‌تر می‌شود.

ما یک‌سری حالات داریم که به اینها می‌گویند گرایش‌های گزاره‌ای: **propositional** یعنی اتیتیودی داریم، یک گرایشی داریم یک حالت یا میل و یک وضعیت ذهنی داریم که این گزاره‌ای است، یعنی متعلق آن گرایش ما یک گزاره است. گزاره چیست؟ گزاره متعلق یک جمله، آن چیزی که با جملات از آنها یاد می‌کنیم. مثلاً من باور دارم به اینکه «همه قوها سفید نیستند». این باور من که همه قوها سفید نیستند یک **content** دارد. یک محتوایی دارد که این محتوی چه جوری است؟ گزاره‌ای است، ساختارمند است و ساختار یک گزاره را دارد. محتوای بازنمودی یا **representational** این باور من چیست؟ اینکه همه قوها سفید نیستند.

حالا این **content** باور من یا صادق است یا کاذب است. **content** یا صادق است یا کاذب. وابسته به چی؟ وابسته به اوضاع امور، **fact** های عالم همه قوها سفید باشند یا نباشند. این تنها کارکرد محتوای بازنمودی نیست که ضدفردگرایی دارد از آن کمک می‌گیرد؛ یعنی تعیین صدق و کذب یا ارزیابی صدق از کذب. بلکه یک کارکرد مهم دیگر هم دارد **content** که می‌تواند به شناسایی و این همان‌سازی ایدنتی‌فیکیشن انواع حالات ذهنی کمک کند. یعنی ما براساس محتوی ایدنتی‌فای می‌کنیم، این همان می‌کنیم، می‌شناسیم چی را؟ حالات ذهنی را، نوع‌نوع می‌کنیم، حالات ذهنی خودمان را براساس محتواها تایپ‌تایپ و مقوله‌بندی می‌کنیم.

حالا این شناسایی‌ها در چه حوزه‌ای به درد می‌خورد؟ در روانشناسی و در بسیاری از تبیین‌های علمی. محتواهای بازنمودی، یک ساختارهایی دارند که این ساختارها متناظر است با توانایی‌های یک جنبه‌هایی خاص از توانایی‌های ذهنی ما. این نکته سوم.

نکته چهارم، بحث **concept**. **concept** چیست یا مفهوم که ضدفردگرایی از آن کمک می‌گیرد چیست؟ این محتواهای بازنمودی این **content** ها باز خودشان تشکیل شدند از یک مؤلفه‌هایی می‌گوید **sub propositional content**. کانتنت‌های زیرگزاره‌ای یا ریزگزاره‌ای. یعنی گزاره‌ها را باز تکه‌تکه بکنیم اینها **concept** ها هستند که دارند این گزاره‌ها را یا آن کانتن گزاره‌ها را تشکیل می‌دهند. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آنهایند. مثلاً مفهوم قو، بخشی از آن کانسپتی است که کانسپت قو که آن گزاره قبلی را که گفتیم همه قوها سفید نیستند، آن را تشکیل می‌دهد.

خب ضدفردگرایی با این چندنکته اصطلاح‌شناختی کوتاه، می‌خواهد فردگرایی را رد کند. تز فردگرایی چه تزی است؟ تز فردگرا و نظریه فردگرایی یک تابلویی است. اینها چی می‌گویند؟ می‌گویند انواع ذهنی بازنمودی فرد در بنیادی‌ترین سطوح خودشان از رابطه با موقعیت‌ها واقعیت‌های فراتر از فرد، مستقل‌اند. فردگرایی چه می‌گوید؟ می‌گوید شما محیط فیزیکی فرد، محیط اجتماعی فرد و هر آنچه فراتر از فرد است را جدا بدانید، یعنی از حالات ذهنی فرد، مستقل بدانید.

من البته تا حالا در مورد فردگرایی و ضدفردگرایی در فلسفه اسلامی تحقیقی نکردم؛ ولی به نظر می‌رسد برخی از فیلسوفان مسلمان یا برخی از فلسفه‌های اسلامی به فردگرایی هم‌چنین بی‌تمایل نباشند و اینکه محتوای ذهن، حالات ذهنی فرد را کاملاً جدا از آن واقعیت فیزیکی و اجتماعی و فرهنگی و زبانی و هر واقعیت محیطی در نظر بگیرند و احساس می‌کنند اینها می‌توانند وجود داشته باشند. چه بسا این را بشود اثبات کرد ولی به‌عنوان یک احتمال مطرح است و هیچ نظریه قطعی هنوز نداریم در این مورد که واقعاً فلسفه اسلامی چگونه فلسفه‌ای است؟ البته تا آنجا که فلسفه‌های اسلامی ارسطویی هستند نظریات ضدفردگرایانه باید به جهان اسلام راه پیدا کرده باشد؛ ولی خب این خودش یک پروژه مستقلی است که حالا به بحث ما خیلی ربطی ندارد.

ضدفردگرایی برخلاف این دیدگاه، می‌گوید که بسیاری از حالات ذهنی ما حداقل، دست‌کم، بسیاری از حالات ذهنی بازنمودی فرد من جمله باورها که مقوله بسیار مهمی است در شناخت ذهن انسان‌ها، باورها، اینها

در بنیادی‌ترین سطوح خودشان یعنی در نیچرشان، در ذاتشان، سرشتشان، به‌لحاظ تقوم، (تقوم را به‌جای کانستیتویشن گذاشتیم)، نیچر خودشان را از چه حیث دارند؟ از حیث آن روابط یا نسبت‌هایی که فرد در آن حالات با واقعات فراتر از خودش دارد. یعنی چی؟

یعنی شما نمی‌توانی حالت ذهنی‌ات را داشته باشی (من جمله باورها که یک مقوله عظیمی است از حالات ذهنی ما) بدون اینکه رابطه‌ای، کانستیتوتیو، رابطه‌ای تقوم‌بخش یا بنیادی این حالات شما با محیط فراتر از شما داشته باشد.

به عبارت فنی‌تر یا دقیق‌تر، ضد‌فردگرایی می‌گوید که این حالات ذهنی بازنمودی که حالا اینها همش ترجمه‌های خود من است (یعنی چه‌بسا به‌لحاظ جایگزین‌های فارسی اشتباه هم باشد) این حالات ذهنی بازنمودی در سرشت خودشان در طبیعت خودشان برای اینکه همین نیچری که هستند باشند بر یک سری روابط غیر بازنمودی **non representational** بین فرد با محیط وابسته‌اند. حالت بازنمودی (همین باور ما) باید یک‌سری بیس‌ها، در بیس خودش در نیچر خودش، یک‌سری روابط غیر بازنمودی مثل چه رابطه‌ای مثلاً روابط علی یا روابط تکاملی یا رابطه زبان‌شناختی یا رفرنشوال، رابطه ارجاعی، باید یک‌سری روابط غیر بازنمودی) با محیط داشته باشند.

مثلاً در جامعه زبانی خاصی فرد باید زندگی کند تا آن حالت ذهنی را داشته باشد. نمی‌تواند آن حالت ذهنی را داشته باشد. حالا مثال برج را می‌آوریم، بدون اینکه در جامعه زبانی مدنظر باشد، وجود داشته باشد. این ریلیشن‌ها یا روابط یا نسبت‌ها برای این حالات لازم‌اند، پارت‌لی، یعنی تا حدودی یکی از شروط لازم هستند، اگر کافی نباشند.

و ایده شهودی این مکتب یا این دیدگاه این است که حالات ذهنی بازنمودی نمی‌توانند در خلأ یا در وکیوم شکل بگیرند. حالات ذهنی نمی‌توانند بریده از یک جامعه (به تعبیر من) یا جدا از یک محیط، محقق بشوند.

توضیح بیشتر. اینکه شخص نمی‌تواند توانایی‌های (اگر بخواهیم ریزتر کنیم) حالات ذهنی را ادراک حسی است، پرسپشن یا توانایی‌های مفهومی، کانسپشوال، برای پرپرینتیشن، برای بازنمایی امور فراتر از ذهنش داشته باشد، مگر اینکه چی؟ مگر اینکه آن امور فراتر از ذهن، یک روابطی با ذهن فرد داشته باشند. اگرچه آن فرد نداند. لازم نیست فرد حتماً تمام آگاهی داشته باشد نسبت به اینکه حالات ذهنی‌اش یک رابطه‌ای دارد با جهان خارج، چه‌بسا در ناخودآگاهش باشد یا چه‌بسا در بیس تکاملی و بیولوژیک آن باشد ولی باید این روابط وجود داشته باشد. حالا جلوتر می‌رویم مشخص‌تر می‌شود که این روابط چه نوع روابطی هستند.

این توانایی‌های ذهنی، توانایی‌های ادراک حسی یا توانایی‌های مفهومی و عمده توانایی‌های ذهنی ما (که حالا جلوتر بیشتر اشاره می‌کنم)، **representational content** دارند، محتوای بازنمودی دارند. چه جوری ما می‌توانیم این محتوا را که نیچر اینها را تشکیل می‌دهد بشناسیم؟ براساس جنبه‌های اساسی آن



subject matter آن موضوعی که در محیط قرار دارد. غالب subject matter ها نه همه‌اش؛ چون یک تز فیزیکی‌الیستی نیست - ولی غالب subject matter در محیط فیزیکی قرار دارند و یک امر فیزیکی هستند و در عین حال فزادنی.

یکی از بنیادهای ذهن که اتفاقاً اسم همین کتاب برج هم که مجموعه مقالاتش گردآوری شده همین است: Foundations av mind یکی از بنیادهای ذهن همین جهان فیزیکی است و نمی‌شود بدون ارتباط با این وجود داشته باشد.

خب، توانایی‌های باز نمودی ما یا هر فردی، آن representational ability ها تنها در صورتی امکان پیدا می‌کنند، (یعنی محال‌اند در غیر این صورت) که یک سری روابط سیستماتیک و یک سری روابط جامع غیر باز نمودی بین فرد و محیط وجود داشته باشد.

معمولاً این رابطه، رابطه علیت است که پشتیبان آن باز نمایی است. یعنی امری فیزیکی، علت فکر شما بشود یا معلول فکر شما بشود یا در یک زنجیره علی با حالات ذهنی شما در ارتباط باشد. مثلاً برای اینکه این توانایی را داشته باشیم که بتوانیم در مورد آلومینیوم به عنوان آلومینیوم as آلومینیوم، یک باوری داشته باشیم باید یک سری روابط همبسته و در عین حال علی بین آلومینیوم، خود آلومینیوم و سیستم شناختی ما وجود داشته باشد.

نکته اساسی که ضد فرد گرایی می‌خواهد تأکید کند این نیست که صرفاً فرد باید یک سری از روابط علی با محیط داشته باشد تا بتواند باورهای اکتساب کند. این خب یک چیز شهودی است که همه می‌دانند.

نکته اساسی چیست؟ نکته اساسی و مهم و قابل توجه که ضد فرد گرایی می‌خواهد به آن التفات بدهد این است که در بسیاری از موارد و چه بسا بشود گفت در اکثر موارد یک باور یا یک ادراک هستی، به این دلیل همان نوع باور یا ادراک حسی‌ای هست که فعلاً هست، به این دلیل آن نیچر را دارد که در یک شبکه از روابط غیر باز نمودی، فرد با محیط قرار گرفته است.

یعنی نکته اساسی این است که این رابطه صرفاً یک رابطه‌ای نیست که خب یک وقت‌هایی باید فرد رابطه هم داشته باشد با محیط، بله خب هر انسانی در محیطی به دنیا آمده نه، بحث سر این است که این حضور یا این اشراط یک حضور کانستیتوناتیو است، نیچر حالات ذهنی ما را تشکیل می‌دهد، مقوم حالات ذهنی ماست و رابطه بین حالات شما و حالات فرا فردی که چه بسا شما توجهی هم نداشته باشید.

یک سری روابط، رابطه حالات ذهنی ما با فرا فرد یا ضد فرد، محیط، این روابط، روابط مستقیم نیستند، و بسیار پیچیده هستند و اساساً لازم نیست در زندگی خود شخص یا در خود آگاه خود شخص یا در زیست روان شناختی اش حضور و انعکاس مستقیمی داشته باشد. می‌تواند از طریق روابط بقیه مردم، روابط با محیط محقق بشوند، یا از طریق تکامل سیستم حسی ما نه سیستم شناختی ما، نه در زیست یکایک افراد محقق شود.

یک نکته مهم دیگر اینکه این روابط، لازم نیست دقیقاً رابطه با آن خود شیء بازنمایی شده باشد. می‌توانیم یک نفر، یک دانشمندی فرض کنید در مریخ زندگی می‌کند، این می‌تواند در مورد آلومینیوم فکر کند بدون اینکه سیستم شناختی‌اش چشمانش دستش بدنش در کل عمرش با آلومینیوم تماس داشته باشد. می‌تواند فکر کند. اما به هر صورتی بالمآل باید به یک نحوی حالات ذهنی دیگر آن شخص، با اموری که مربوط با آلومینیوم است رابطه داشته باشد. مثلاً فرض کنید با تبدیل شیمیایی یک چیزی به آلومینیوم مثلاً یک عنصر دیگر و بعضی وقت‌ها این روابط آن قدر پیچیده می‌شود که فقط دانشمندان می‌توانند تشخیص بدهند و افراد عادی نمی‌توانند تشخیص بدهند. ولی به هر صورت این هست. درباره کانسپت‌ها، این رابطه ادراک حسی بود با آلومینیوم. درباره کانسپت‌ها یا مفاهیم هم این مثال قابل تکرار است.

به همین دلیل، ما می‌توانیم یک مفاهیمی داشته باشیم، کانسپت‌هایی در ذهنمان داشته باشیم (یعنی حالات ذهنی در مورد آن کانسپت‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر حالات ذهنی‌ای داشته باشیم) که آن کانسپت‌ها بخشی از آن حالات ذهنی باشند و مؤلفه آن حالات ذهنی باشند که هیچ مصداقی ندارند، مثل فلوجیستن، رستم، بابائونل و چیزهایی شبیه به اینها، پدیده‌هایی که به آنها می‌گویند اسماء تهی. مثلاً توهمات و چیزهایی شبیه به آن. چرا وقتی ما به فلوجیستن فکر می‌کنیم، افکار مربوطه یعنی افکار ما در مورد فلوجیستن همین فکری است که هست؟ و این نیچری را دارد که الآن دارد؟ به خاطر اینکه بالمآل حالات ذهنی ما با حالات ذهنی دیگری از ما یا دیگر مردم مرتبط است و ربطی به محیط پیدا می‌کند.

لذا یکی از خوانش‌های اشتباه در مورد فردگرایی یا برون‌گرایی این است که احساس می‌کند هر فکری باید یک مابه‌ازای خارجی داشته باشد، یک هم‌چین چیزی نیست.

بلکه بحث سر این است که باید به یک طریقی به خارج مربوط بشود و نمی‌تواند در خلأ محض باشد، حتی همان وقتی که شما به «رستم» هم فکر می‌کنید بالاخره یک شبکه‌ای از روابط محیطی، روابط ذهنی بوده، باورسازی‌هایی شده، مفهوم‌سازی‌هایی بوده است. مثلاً فرض بفرمائید پهلوان‌هایی بودند می‌جنگیدند و خاطراتی از اینها شکل گرفته و در طول هزاران سال، ایده‌سازی و اسطوره‌پردازی شده و مفهوم «رستم» شکل گرفته و یک جایی باید شما به محیط یک کانکشنی را پیدا کنید تا حالات ذهنی داشته باشید یعنی در خلأ محض نمی‌شود حالات ذهنی خاص و مخصوصاً باورها را داشته باشیم.

پس می‌شود گفت ایده کلی ضد‌فردگرایی در این مجموعه مقالات، ایده اصلی تایلر برج چیست؟ ایده اصلی‌اش این است که فرد در کدام حالات ذهنی بازنمودی می‌تواند داشته باشد براساس روابط و نسبت‌هایی که با محیطش دارد محدود می‌شود، حالا مشخص می‌شود. اذهان در تقوّم خودشان، یک روابط بنیادینی با امور فراتر از فرد دارند و با محیط فیزیکی و اجتماعی.

یکی از اصطلاحات کلیدی برای فهم ضد‌فردگرایی، یک اصطلاح متافیزیکی ایندی‌ویجوشن است که در فارسی ما می‌گوییم تفرّد. این کلمه از ایندی‌ویجیت و ایندیویجوال می‌آید به معنای فرد و فردی، تفرّد، فردشدن.

ضد فردگرایی می‌گوید که انواع ذهنی بازنمودی در مقام تبیین‌های گوناگون فلسفی و علمی، در واقع در مقام‌هایی تفرد پیدا می‌کنند که از ذهن یا بدن فرد فراترند. تبیین فلسفی و علمی مناسب و کافی‌ای ما نمی‌توانیم ارایه کنیم از حالات ذهنی فرد بدون توجه به محیطش.

مثلاً باور به اینکه، (یک باور کانسپچوال)، آلومینیوم یک فلز است. این یک نوع خاصی از باور است. این باور دارد با این باور که مس یک فلز است. این یک تایپ است، آن یک تایپ است. چرا باور من به اینکه آلومینیوم فلز است، مصداق آن نوع خاص از باور است؟ به‌خاطر کانتتتش، آن **representational content** محتوای بازنمودی که با این کلمات بیان می‌کنم: آلومینیوم فلز است. با این اصوات. نوع کلی چیست؟ آن نوع کلی که مثلاً فرض کنید آن گزاره که آلومینیوم فلز است، در واقع گونه‌ آن گزاره.

تبیین درست این باور و باورهای مشابه فرد، صرفاً این باور را به دیگر باورهای فرد که در رویکردهای دوئالیستی هست یا دیگر حرکات بدنی‌اش که در رویکردهای رفتارگرا و امثال آنها هست مرتبط نمی‌کند، تبیین درست باور فرد می‌آید اشاره می‌کند، ارجاع می‌دهد به روابط گوناگون حسی، پرسپچوال، عملی و ارتباطی که فرد با محیطش دارد و به آنها ارجاع می‌دهد.

پس تبیین ما بدون ارجاع به محیط، ناقص خواهد بود از حالات ذهنی فرد. یعنی نمی‌توانیم بفهمیم فلان فرد چه حالات ذهنی‌ای دارد و وقتی محیطش را در نظر بگیریم هر فهمی از حالت ذهنی دیگران بدون توجه به محیط آنها ناقص خواهد بود و اساساً فهم نخواهد بود، جهل خواهد بود، جهل و توهم. این روابط مثل رابطه خود فرد با خود آلومینیوم یا امور مشابه آلومینیوم مثلاً آلومینیوم‌سازان و دایرة‌المعارفی که در مورد آلومینیوم‌سازهاست و فلزهای مشابه.

خب این نکات کلیدی است که گفتیم. اینها همه یک اینتروداکشنی و یک مقدمه‌ای است، و حقیقتاً بحث‌کردن در مورد فردگرایی خیلی سخت است چون این انتهای بحث است، متوجهید؟ مثل داستان هزار و یک شب است. کلی ماجرا اتفاق افتاده این صفحات آخر است، 100 سال فیلسوفان قصد داشتند از اروپا هم شروع شده اول بحث‌ها. از کمبریج و سنت بریتانیایی و اینها بحث‌های مختلف شده بعد در فلسفه زبان به امریکا راه پیدا کرده به نام فلسفه ذهن و چیزهایی شبیه به این و اواخر قرن بیستم دیگر خروجی‌های فلسفه تحلیلی این بوده است.

ولی بالاجمال اگر بخواهم بگویم این نکات کلیدی ضد فردگرایی کجاها تأثیر می‌تواند بگذارد یا نه و می‌خواستید پیپری بنویسید یا چیزی بخوانید کجاها باید ردپایش را پیدا بکنید؟ در نیچر بازنمایی، یعنی خود **representational** یک فیلد مفصلی در فلسفه تحلیلی است. متفکرانی داریم که اصلاً کارشان فقط **representational** یا اینترنشنالیتی است. نیچر فات نیچر فکر که اصلاً فکر چیست. چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟

نیچر ادراک حسی، پرسپشن یک فیلد بسیار گسترده‌ای است. الآن بعضی‌ها از فیلسوفان نه‌تنها که روی پرسپشن بلکه فقط روی ویژن کار می‌کنند. فقط روی فلسفهٔ بینایی یا روی فلسفهٔ رنگ حتی کار می‌کنند! خوب در اینها تأثیر دارد.

در این مکتب ضدفردگرایی، نیچر عمل، اکشن، این تأثیر دارد.

نیچر کامینیکیشن بحث‌های فلسفهٔ ارتباطات یا ارتباط.

کسانی که در بحث‌های محض‌تر علاقه دارند. نیچر معرفت پیشینی.

نیچر معرفت به خود، سلف‌نالچ که احتمالاً در سنت اسلامی علاقه زیاد دارد.

نیچر معرفت تجربی، نیچر تبیین روان‌شناختی.

نیچر پرسنال ایدنتی‌تی، این مال یک شخصی است همین‌طور.

باز یک سری ریلیشن‌ها روابطی اشخاص دارند با حیوانات. پرسن چیست انیمال چیست؟ تفاوت‌ها و اشتراکاتی چیست؟ **mine body problem** که مفصل شاید صدها جلد کتاب و پیر در موردش نوشته شده و بحث اسکپت تیسیزن، شکاکیت در تمام اینها ضدفردگرایی به‌عنوان یک مبنای پایه تأثیر می‌گذارد چه نفیاً و چه اثباتاً، چه بپذیریم و چه رد کنیم.

ریشه‌ها و آن بذره‌های آغازین ضدفردگرایی را می‌توانیم در فلسفهٔ یونان پیدا کنیم. یعنی یک امر کاملاً جدید و بدیع نیست. هرچند شکل و شمایل کنونی‌اش بدیع است. ارسطو به‌عنوان مثال، فرم را دارد در هایلومافیزمش، نظریه هایلومافیزم که صورت ما می‌گوییم و می‌گوید این صورت یا فرم در حالات حسی پرسپچوال استیت‌های ما، به یک صورت جامع و سیستماتیک، نان‌اکسیدن‌تال، غیرعارضی، غیرتصادفی با صور پدیده‌های فیزیکی که دارند رپرزن‌تی می‌کنند، بازنمایی می‌کنند مرتبط است.

ارسطو می‌گوید این فرم حالات ذهنی ما، با فرم آن فیزیکال ام‌تی‌تی‌هایی که دارند بازنمایی می‌کنند، یک رابطهٔ منظم و سیستماتیک دارند. این خودش یک نوع ضدفردگرایی است. یعنی اینها وابسته‌اند. حالات ذهنی ما وابسته‌اند به آن چیزی که دارند بازنمایی می‌کنند بیرون، و لذا در خلأ شکل نگرفته‌اند.

این صور یا به تعبیر مدرن‌ترش که نمی‌گویند صور، کایندها (یعنی انواع) ذهنی همین‌هایی‌اند که هستند، به چه دلیل؟ به‌خاطر همین روابط سیستماتیک که با صور فیزیکی دارند. نیچرشان، در ذات خودشان، در نیچر خودشان به‌صورت علی به آنها وابسته‌اند.

در برابر این رویکرد ارسطویی که در بخش قابل‌توجهی از قرون وسطی هم بازتاب پیدا کرد و فیلسوفان قدری طرفدارش بودند، خوب فیلسوفان فردگرایی بودند که مخصوصاً در فضای متأخر، نظریات فردگرایی می‌دادند؛ مثلاً نظریات سنس دیتایی که متأثر از راسل است. اینها در سنت بریتانیایی در باب ادراک حسی گفته شده، یا برخی از دیدگاه‌های پدیدارشناختی که متأثر از هوسرل در قرن بیستم مطرح شده است، انگار به این ایده دامن زدند که فرد می‌تواند واقعیت ذهنی و حتی گاهی واقعیت فیزیکی را، از جنبه‌هایی کاملاً درون‌نگرانه

و کیفی خودش بسازد و بازسازی کند، بدون اینکه قیود لازم یا ضروری **representation** (بازنمایی) را داشته باشد. یعنی کاملاً انگار می‌شود فرد را از محیط فراتر از فرد جدا کرد.

بعدتر رفتارگراها و نو رفتارگراها آمدند با دامن‌زدن به این ایده که می‌شود حالات ذهنی را تحویل برد به رفتارها یا دیسپوزیشن‌های رفتارها یعنی استعداد رفتارها. ایده‌های فردگرایانه‌ای مطرح کردند، ذهن را ردیوس کردند به رفتار که امری فردی است. حداقل آن‌طور که رفتارگرایان اولیه توضیح می‌دادند یا استعدادهای رفتار. برخلاف این موج، نظریات کریپکی و دانلان پاتنم و کبلن تاحدودی اینها آمدند، در فلسفه زبان در اواسط تقریباً قرن بیستم به این بحث پرداختند که یک‌سری واژه‌ها مثل پاتنم: نچرال پایترم‌ها نام‌های انواع طبیعی مثل طلا، برق چیزهایی شبیه به این، اینها یک ارجاع زبان‌شناختی دارند، یک **Linguistic Reference** دارند به این معنا به محیط وابسته‌اند. یک روابط علی یا روابط بازنمودی باید بین فرد و محیط باشد تا زبان کار کند، تا ارجاع صورت بگیرد.

خب برج از اینجا شروع کرده ولی حرف او تفاوت دارد. اولاً کار اصلی برج صرفاً در قلمرو زبان نیست، بلکه در قلمرو عمیق‌تری است که قلمرو ذهن است. چون زبان خودش یکی از شاخصه‌ها یا توانایی‌های برداشته‌شده یا برخواسته از ذهن است.

نکته دیگر اینکه، صرفاً بحث **reference** یا لینگویستیک رفرنس را ندارد، برج روی بحث **representation** خیلی کار کرده در پیبرهای مفصل، حدود 150 تا پیپر دارد و صرفاً هم در پژوهش‌های فلسفی خودش یک نوع بازنمایی خاص را کار نکرده است بلکه بازنمایی حسی، بازنمایی مفهومی، انواع بازنمایی‌ها حتی در فلسفه زیست‌شناسی به بحث حیوانات و **representation** های ممکن و **content**ها و **concept**هایی ممکن و مفروض در مورد حیوانات پرداخته است.

خب، ما هنوز به آزمایش‌های برج نرسیدیم. آزمایش‌اش را خیلی مختصر توضیح می‌دهم و بعد در خدمت دوستان هستم. برج یک مقاله خیلی جالبی دارد در مورد قبل از این **individualism and mental** که 50 صفحه است، یک مقاله 5 صفحه‌ای دارد. 2 سال قبل از آن نوشته یعنی در سن 31 سالگی. **On knowledge and convention**: در باب معرفت و قرارداد. آنجا، آن مقاله اساساً در نقد یک تزی است از دیوید لویس در باب ماهیت زبان ولی از قضا این خواستگاهی شده برای تزی بعدی‌اش یعنی تزی اصلی‌اش که در **individualism and mental** می‌آید. آنجا نشان می‌دهد که زبان حتی وقتی کاربر زبان (متکلم یا فرد)، فکت‌ها را اشتباه فهمیده **Miss Andrassands** دارد فهم ناقص دارد، زبان کار می‌کند و توضیح می‌دهد که این آموزه ملهم است از قراردادگرایی یا کانونشنالیزم در برابر نچرالیزم.

من می‌خواستم نچرالیزم را هم یک ذره توضیح بدهم، دیگر اصلاً وقت نمی‌شود! اجمالاً در یک جمله، نچرالیزم یک تزی در باب ماهیت زبان است که برخی از فیلسوفان پیش از سقراطی معتقد بودند یا شاید کم‌وبیش طرفدارانی داشته باشد، که می‌گوید رابطه معنا و لفظ یک رابطه طبیعی است و این‌طور نیست که واژه

آب که به معنا آب هست به خاطر قرارداد ما باشد، نه اصلاً واژه آب ذاتاً و بالتبع به این معناست. حالا یا در مورد کل زبان چنین ادعایی می‌کنند یا در مورد یکسری واژه‌های خاص که انگار یک‌جوری خداوند یا این‌طور کرده یا خود واژگان یک قابلیت ذاتی و طبیعی را دارند که در مورد یکسری چیزها باشند حالا چه بسا یکسری واژه‌های محدود.

اما برج در مقابل این دیدگاه، طرفدار قراردادگرایی است. یعنی چی؟ یعنی ما کل ساخت زبان را، نهاد زبان را به مثابه یک قرارداد بهتر می‌توانیم فهم کنیم تا به مثابه یک امر کاملاً طبیعی مثل گردش خون در رگ‌ها. ما این‌طوری بهتر می‌توانیم فهم کنیم. همه زبان نه، ولی دست‌کم اکثر لغات زبان، یک رابطه عارضی و اتفاقی دارند با معنای خودشان. آب می‌توانست به معنای زرشک باشد ولی الآن آب به معنای آب است.

- جامعه هم نقش دارد؟

- بله. جامعه دیگر قراردادی است که در ایران گفتند آب، آنجا گفتند واتر، آنجا گفتند ماء، و قراردادها متفاوت شکل گرفته است.

خب حالا این را داشته باشید، چون من اصلاً در مقالات ندیدم در ادبیات اشاره‌ای بشود که آزمایش آرتروز برج ربطی دارد به این قراردادگرایی ولی من احساس می‌کنم یکی از مقدمات مفروض یا ضمنی استدلال یا آزمایش فکری برج همین قراردادگرایی است. خب آزمایش برج چیست؟ یک مقدماتی دارد، آن را نمی‌گویم چون وقت نمی‌شود. درست است؟

فقط خود آزمایش را توضیح بدهیم. برای اینکه ضد‌فردگرایی را با آن شکل و شمایلی که توضیح دادیم بالاجمال بخواهیم اثبات کنیم نیاز به یک چنین آزمایشی داریم.

آزمایش برج سه گام دارد:

گام اول، فرض بفرمائید فردی است که مجموعه‌ای از باورهای درست و نادرست را در مورد بیماری آرتروز (آرترایتز) دارد. آن چیزی که ما به آن می‌گوییم آرتروز. مثلاً اینکه پیرمردها یا پیرزن‌ها احتمال زیادی هست که آرتروز بگیرند، یا آرتروز بیماری دردناکی است، و... یکسری باورهایی که درست است. از قضا این شخص در همین وضعیت کنونی داریم فرض می‌کنیم در آزمایش فکری مان، یک باور نادرستی را در مورد آرتروز دارد که آرتروز در ماهیچه‌های بدن هم اتفاق می‌افتد!

حال آنکه می‌دانیم طبق قرارداد زبانی کنونی که البته این گفته نمی‌شود ولی در استدلال برج این هست تلویحاً، طبق قرارداد زبانی کنونی آرتروز، ورم مفاصل است نه ورم ماهیچه‌ها یا در ماهیچه‌ها و ایشان به اشتباه چنین تصویری دارد در مورد آرتروز. این گام اول.

خب این یک، شما این را همان‌طور که در آزمایش‌های دیگرش برج نشان داده که عنوان جلسه ما هم آزمایش‌هاست. مثلاً فرض کنید در مورد قرارداد یا **contract** می‌توانیم داشته باشیم. در مورد بسیاری از واژگان اکثر افراد ممکن است بدفهمی و فهم ناقص داشته باشند. بین علمای فن معمولاً اختلاف است، دیگر

عوام که تکلیفشان مشخص است. این گام در واقع اینداکتیو و استقرایی است که ما اینجا داریم می‌بینیم که هست و یک چیزی است که به تجربه مشاهده می‌کنیم.

گام دوم اینکه یک کانتن فکچوال سیچویشن، یک وضعیت خلاف واقع را در نظر بگیریم که همین شخص، فکر کنید الان در جامعه علمی ما به ورم ماهیچه‌ها یا ورم ران نمی‌گویند آرتروز؛ ولی فرض کنید که در یک جامعه که مثل دقیقاً مثل همین جامعه خود ماست فقط در مورد کاربرد این واژه تفاوتی هست، در مورد معنای این واژه آنجا می‌گویند، آرتروز. همین شخص را شما در نظر بگیرید، همین هیكل، همین بدن، همین تاریخچه فیزیکی، همین حالات ذهنی، همین باورها، همه چیز دقیقاً همین، درون این فرد هیچ چیز تغییر نکرده، حتی بیرون هم به آن معنایی که ما در فارسی، چون ما ظاهر پوست فرد را در فارسی می‌گوییم بیرون می‌گوید ما درون را بنگریم و حال را، نی بیرون را بنگریم و قال را، بیرون منظور اینجاست. این را هم درون می‌داند دیگر در ادبیات ما.

تمام این کمپلکس، این بسته کامل شخص را شما چی در نظر بگیرید؟ درون فرد. این دقیقاً فیکس در آن وضعیت خلاف واقع فرض کنید.

وقتی در این وضعیت بالفعل و کنونی، شخص به دکتر می‌گوید من در رانم آرتروز دارم. دکتر چه می‌گوید؟ دکتر می‌گوید که پسر جان! شخص در رانش دچار آرتروز نمی‌شود، و آن بیماری دیگری است. ولی در عین حال تو یک باوری در مورد آرتروز داری و یک جای خیلی مهم و مناقشه‌انگیز این استدلال همین جاست که این باور شخص در مورد چیست؟

ما شهوداً فرض می‌کنیم، این جوری می‌گوییم دیگر، یک مفهوم ساختگی در نظر نمی‌گیریم. می‌گوییم اگر یک نفر برود پیش دکتر بگوید که تو در باورت در مورد آرتروز می‌گویی آره راست می‌گویی باور من در مورد آرتروز نیست در مورد پارتروز است! فکر نمی‌کنم این را آدم معقولی بدانند. معمولاً شخص می‌پذیرد که اشتباه کرده در مورد همان کانسپت و همان آرتروز و یک چیز جدیدی جعل نمی‌کند مگر اینکه خیلی بخواهد لجاجت بکند واقعاً اهل واژه‌سازی و اینها باشد.

بعد وضعیت خلاف واقع را که در نظر می‌گیریم تجارب پدیداری شخص که البته به صورت غیر التفاتی هم در نظر می‌گیریم یکسان است. آن دنیا را همان جوری می‌بیند که انگار اینجاست، این شخصیت است. فقط تفاوت را در جامعه زبانی بیرون از او باید در نظر بگیریم که در مورد یک واژه‌ای اختلافی هست.

گام سوم چیست؟ این گام اصلی است: تفسیر این مورد خلاف واقع. می‌گوید معقول است. این معقول است نه اینکه قطعی است و یقینی است؛ چون استدلال برج اصلاً استدلال اینداکتیو است، استدلال استقرایی است. با یک سری مورد محدود دارد احتمال بالایی را مطرح می‌کند. معقول به احتمال بالا که ما چه بگوییم؟ بگوییم از همین جا که نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم در آزمایش فکری خودمان به آن وضعیت فرضی، بگوییم که

آن شخص، باوری در مورد آرتروز، چیزی که ما آرتروز می‌دانیم، ندارد. چرا؟ چون آنها در آن جامعهٔ زبانی این چیزی که ما می‌گوییم آرتروز ندارند.

مثلاً فرض کنید آن چیزی که آنها می‌گویند آرتروز، ما از این دنیا و از این وضعیت که به آن نگاه می‌کنیم به آن می‌گوییم تارتروز. چون آن شامل ورم ران و ورم ماهیچه‌ها می‌شود؛ ولی این چیزی که ما در این جهان می‌گوییم، در این وضعیت زبانی می‌گوییم آرتروز شامل نمی‌شود. پس آن چیز دیگری است.

گام سوم این است که ما معقول است فرض کنیم افکار، (اینجا گام فلسفه ذهن می‌شود) یا حالات ذهنی مربوط به آرتروز را، همین فرد در جامعه دیگر ندارد. کلمه آرتروز با همین شکل یعنی آر، تروز یا با همین اصوات در آن جامعه به چه معنایی است؟ به معنای آرتروز، این چیزی که ما در جامعه خودمان آرتروز می‌دانیم نیست و به معنی چیز دیگری است؛ که مثلاً ما در مورد آن واژه‌ای نداریم یا مثلاً آن را تارتز می‌نامیم یا یک چیز دیگری. آنها اساساً واژه‌ای برای معنای ما ندارند، ما هم برای آنها نداریم و باید بسازیم.

برج در واقع می‌گوید متایگنوسیک یعنی فرازبانی. شما از یک زبانی دارید فرض می‌کنید به یک زبان دیگری مجبوری می‌شوید در ذهنتان یک چیزی جعل کنید دیگر. درست و غلط‌بودنش هم براساس این است که از عینک لغت‌شناسان یا جامعه زبانی خودتان نگاه کنید یا از نگاه لغت‌شناسان یا جامعه زبانی آنها.

ما خودمان انتقال معنا خیلی داریم دیگر و این یک پدیدهٔ رایجی است در زبان انتقال معنا، تغییر واژگان، تغییر معانی. مثلاً فرض کنید پیش از اسلام به دعا خیلی ریلکس اگر یک نفری می‌نشست یک کناری دعا می‌خواند چه‌بسا می‌گفتند صلات ولی احتمالاً ما در وضعیت کنونی با توجه به تغییر معنی این واژه که تدریجی اتفاق افتاده، صلات نمی‌گوییم. خب حالا یک نفری را فرض کنیم که پیش از اسلام نشسته یک گوشه‌ای دعا می‌خوانده، خب این دارد صلات را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد؟ طبق نرم زبانی آنجا دارد انجام می‌دهد، طبق نرم زبانی کنونی انجام نمی‌دهد؛ و اگر ما نشان بدهیم که یک کانسپتی در یک جامعه‌ای وجود ندارد، حضور ندارد اساساً فکر مربوطه هم حضور ندارد، معنای مربوطه در آنجا حضور ندارد.

یک بحثی را اینجا برج می‌آورد، بحث بیرون از بیمار اوت‌ساید، واژه اوت‌ساید را می‌آورد که یک‌جوری انگار بوی موقعیت مکانی را می‌دهد و این بحث موقعیت معانی یا **Locations** است. چون در سنین جوانی این را نوشته و هنوز آغاز شکل‌گیری افکارش بوده، بعدها برای خودش خیلی دردسر شده، یعنی در نوشته‌های بعدی‌اش خیلی توضیح داده و اساساً بحث اصلی در ضد‌فردگرایی این نیست که فکر کجاست و فکر کجا قرار دارد؟ درون بدن ماست، بیرون بدن ماست؟ اینها همه یکسری میسیت‌پرزنیشن، بد تفسیر است. یک عالم نوشته شده و اصلاً هیچ ربطی ندارد به لب مدعای اصلی ضد‌فردگرایی و این (موهم) از کارهای خود ایشان است و اینها اعتراف می‌کنند.

دقیقاً مثل سنت خود ما که به اشتباهاتمان در مقالاتمان معمولاً اعتراف می‌کنیم. او دائماً هم اعتراف می‌کند و می‌گوید مثلاً 10 سال پیش، 20 پیش این اشتباهات را داشتم. در این مقاله، نباید این قدر تأکید می‌شد. بحث



اساسی روی ایدیویجوبیشن است، تفرد. نه Locations؛ که حالت ذهنی بر چه اساس حالت ذهنی است. نه اینکه حالت ذهنی کنجاست.

بعد یکسری نظریات درآمده است که اکستندد مایند، تئوریزم می‌گویند که ذهن ما در لب‌تاپ ماست مثلاً ذهن ما مثلاً لب‌تاپ من، نوک قلّه کوهسنگی هستیم می‌گوییم ذهن بنده آنجاست یا نه یکسری فیلسوف آمده‌اند بحث کرده‌اند، نه ذهن من در سَرم است، یکی گفته بیرون سَرم است. این بحث مهمی هم نیست. برج یکسری مثال‌های دیگری هم می‌آورد مثل کانتراکت که در مورد هر پدیدهٔ زبانی که ما بتوانیم این را تصور کنیم به‌خوبی که اشتباه فهمیده شده، این جاری است. برخلاف آزمایش‌های دیگری که حالا فرصت نشد اشاره کنیم، مثلاً آزمایش پاتنم، این آزمایش‌های برجی، محدود به دسته‌های خاص از واژگان نیست، در مورد قالب یا همهٔ پدیده‌های زبانی این ممکن است اتفاق بیافتد. تفرد عموم یه همهٔ حالات ذهنی ما در مقولهٔ باورها که مرتبط است با کانسپت‌ها وابسته به محیط است. محیط هم با همه انواعش: محیط زبانی، فرهنگی، اجتماعی، خانوادگی، فیزیکی، محیط‌های مختلفی که فراتر از فرد است؛ و بحث خیلی مفصل است و دیگر مجالی برای ادامه نیست.

### ناقد (دکتر پیمان جباری)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم‌الله الرحمن الرحیم. تشکر می‌کنیم از ارایهٔ خوب جناب مازاریان. خیلی استفاده کردیم بحث را مبسوط مطرح کردند از مقدمات تا انتها. من حقیقتش این است که بسیار دیر خبردار شدم که امروز باید خدمت آقای مازاریان باشم. لذا خیلی فرصتی نداشتم و بیشتر هم فکر می‌کردم مقالهٔ ایشان قرار است یک مقداری حداقل بحث بشود. فکر می‌کنم یک مقدار من از آقای مازاریان تقاضا بکنم چون بحث هم بحث مفصلی هست، آقای مازاریان هم خودش در ارتباط بودند مفصل و می‌توانند دقیق‌تر صحبت کنند و توضیح بدهند. یکسری مفاهیم را یک مقداری توضیح بدهند و اگر آزمایش پاتنم را بتوانند توضیح بدهند برای ما شاید استفادهٔ بیشتری داشته باشد. من فقط یک نکته را چون ایشان اشاره کردند به آزمایش‌های فکری، چون آزمایش‌های فکری قاعدتاً تصور یکسری وضعیت‌های ممکن هست و حالا با گام‌های مختلفی و نهایتاً هم شهودهای ما اینجا خیلی تأثیرگذار هست. اینکه یک بحث‌هایی در مورد اعتبار شهودها الآن مطرح می‌شود و اصلاً شهود فلسفی چقدر اعتبار دارد؟ آیا این می‌تواند بر روی بحث برج تأثیر بگذارد؟ اگر که لطف کنید یک توضیحی بدهید.

یک بحث، بحث پاتنم بود که فرمودید دغدغه او، زبانی بوده و بحث، بحث در مورد معناست نه دربارهٔ محتوا، اگر باز این را توضیح بدهید که چه تفاوتی اینجا وجود دارد بین بحث معنا و بحث محتوا. نکتهٔ دیگری که در مقاله خودتان آورده‌اید اینکه بحث درون‌گیرایی و برون‌گیرایی در برج بحث در مورد محتوی هم نیست بلکه - تفرد حالات ذهنی است. باز این هم اگر یک مقدار مشخص‌تر و روشن‌تر بشود. من

راستش دوست دارم از خدمتتان استفاده بکنم و نکته خاصی به ذهنم نمی‌رسد اگر از خود آقای مازاریان استفاده کنیم بهتر است.

### استاد مازاریان

عرض کنم که خب شهودها حالا چه پمپ شهودها، پمپاژ شهودها یا پمپاژ آزمایش‌های فکری را بپذیریم این تعبیر را یا نه، از یک طرف خیلی به کار فلسفی کمک می‌کند. چون مشخصاً در مورد ضدفردگرایی گفته می‌شود که دو منبع اصلی برای تصدیق این مطالب (من جمله آزمایش فکری آرتروز) یکی آن ایتنویتو ایدیاهای ما، ایده‌های شهودی ماست یا کامان‌سنس هم می‌گویند، یعنی درکی مرتبط است با عقل سلیم و یک انسان ولو فلسفه نیاموخته می‌فهمد این سؤال را که برایش توضیح بدهی تا حدودی و یکی هم سایتتفیک‌پرکتیس‌ها، نه سایتتفیک‌دیتاها، چون می‌دانید ساینس دیگر ملغمه‌ای است از آرا و مشاهدات و نظریات، خروجی‌های ساینس به هیچ‌نحو نمی‌شود گفت همه معتبرند برای اینکه پر است از - یعنی شما در ساینس در یک حوزه مثل فیزیک شاید هزار فیلد فیلد فیزیک داشته باشد و هزاران یا ده‌ها هزار فیزیکدان دارند هرروز همین‌طور دیتا تولید می‌کنند، کدامشان می‌گوید معتبر است؟ ولی سایتتفیک‌پرکتیس، یعنی آن دیتاهایی که به رویه تبدیل می‌شوند و حد قابل قبولی از اجماع میان عالمان فن را دارند، اینها هم می‌توانند بیس آزمایش فکری - آرتروز یا آزمایش‌های مشابه باشد.

برج موازی یا متناظر با همین آزمایش، یکسری آزمایش در مورد ادراکات حسی دارد که آنجا روانشناسی ادراک بینایی یا روانشناسی بینایی و مخصوصاً نظریات ادراک و بینایی دیوید مار که عصب‌شناس و روانشان معروف بود در یو سی ال ای تأثیرگذار است. یعنی در واقع از سایتتفیک‌پرکتیس‌ها خروجی گرفته و چی را اثبات می‌کند؟ اثبات می‌کند که حالات ادراک حسی به لحاظ تفرد خودشان با توجه به پرکتیس‌هایی که ما در سایکولوژی اویشن داریم، روانشناسی بینایی، به محیط وابسته‌اند و آن چیزی که دیده می‌شود، اصطلاحاً آن متعلق بینایی است. پس شهودها یا ایتنویتویشن‌های ما خودشان می‌توانند غلط‌انداز و رهزن باشند. چرا؟ چون همه شهودهایی دارند چه بسا شهودها هم متضاد و متعارض باشد ولی می‌شود شهودها را به تعبیر دقیق انگلیسی ریفیکشن کرد، یعنی پالایش‌اش کرد، تهذیب کرد و اینها را غربال‌گری کرد و به یک شهودهای ناب‌تری رسید که از مقبولیت بالاتری برخوردار باشند و این شهودها با سایتتفیک‌پرکتیس‌ها همراه بشوند، رویه‌های علوم تجربی، نه داده‌های علوم تجربی، رویه‌های تثبیت‌شده علوم تجربی و فیلسوف از اینها استفاده کند، من جمله همین.

یکی از برگ برنده‌هایی که برج و امثال او استفاده کردند همین بود که آمدند کمک گرفتند از این دو تا منبع. یعنی فیلسوف انگار از اتاق خودش یک ذره بیرون آمد، هم نیازمند به عقل سلیم و همه‌دان است، آن چیزی که دیگران هم می‌پذیرند، هم نیازمند به خروجی‌های علوم تجربی است؛ ولی در عین حال کار مستقلی را هم دارد

انجام می‌دهد، تحلیل و آنالیزی که فیلسوف دارد می‌کند آن دو تا به راحتی نمی‌توانند بالاستقلال انجام بدهند. فیلسوف دارد خودش این کار را انجام می‌دهد ولی با کمک گرفتن از آنها.

خب اعتبار اینها چه طوری سنجیده می‌شود؟ اعتبار یک شهود را ما می‌پذیریم. وقتی جمع قابل توجهی، جمع معقولی نسبتاً از عقلاً آن را بپذیرند و متعارض جدی در سایتیفیک پرکتیس‌ها نداشته باشد. از قبیل خطای دید و امثال اینها نباشد. ولی اگر متعارض جدی در سایتیفیک پرکتیس‌ها داشته باشد نمی‌توانیم بپذیریم. خود سایتیفیک پرکتیس‌ها بعید است که آن ملغمه و آن آشوبی که در شهودها هست بین مردم داشته باشند، چون آنها از غربال‌های جدی‌تری رد می‌شوند، ولی ممکن است آنها هم این مشکل را داشته باشند.

باز آن سایتیفیک پرکتیس‌ها باید با سایتیفیک پرکتیس‌های جدیدتر غربال‌گری بشوند. صدها سال ممکن است دانشمندان یک چیزی بگویند بعد دانشمندان جدیدتری بیایند به ریش گذشتگان بخندند و نظریه مقبول‌تر و جدیدتری ارایه کنند، هیچ اشکالی هم ندارد. از برآیند این دو مجموعه ریسرس، آزمایش‌های فکری برج ساخته شده است.

بحث پاتنم که فرمودند تفاوت مینینگ و کانتنت، خب پاتنم که در آن کارش که مینینگ او مینینگ که مقاله خیلی قابل توجهی است 80 صفحه و مبسوط و خیلی جذاب هم هست. آنجا یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش این است که تزه‌های کلاسیک در فلسفه زبان را یا آراء فیلسوفان قدیم را یک‌جوری به چالش بکشد، یکی‌اش این است که آیا اینتنشن حالا مثلاً.

- آقای مازاریان اجازه هست من یک سؤالی مطرح بکنم؟ توضیحات شما مرتبط به این باشد.

همان‌جور که اشاره کردید کلاً بحث ایندی و یجوالیسم یا اکسترنالیسم خیلی بحث ذو شجون و غصون هست و خیلی شاخه و ریشه دارد و خیلی پیچیده است و لوازم زیادی دارد و جاهای مختلفی هم می‌شود لوازمش را استنتاج کرد که چیزهای عجیب و غریبی شاید دست‌کم در بدو نظر بیاید.

دو نکته کانونی در بحث‌هایتان بود یکی‌اش را اول بحث می‌کنم که فکر می‌کنم به بحث پاتنم هم مربوط است، فکر می‌کنم سه تا چیز اینجا دارد به تعبیری با هم خلط می‌شود. یکی بحث کانتنت است؛ یکی بحث ایندیو یجویشن است، ایندیو یجویشن او رپرزنتیشن او استیتس، این ایندیو یجویشن این چیزها؛ و یکی هم بحث نیچر همین چیزهاست.

به بیان دیگر، یک بحث محتوای حالات ذهنی است که به نظر می‌رسد تمرکز پاتنم روی کانتن است. پاتنم نه در مورد نیچر حرف می‌زند نه در مورد ایندیو یجویشن حرف می‌زند، این حرف‌ها مال برج است. اینکه حالا اسم پاتنم هم به میان آمد و الآن قرار است در مورد پاتنم حرف بزنید. در واقع نکته این است که به نظر می‌رسد پاتنم متمرکز بر محتوای عبارات زبانی، یعنی ترم‌ها و سنتنس‌ها. او اصلاً کاری به ذهن ندارد، هرچند می‌شود بعد تعمیم داد، بگوییم که آن محتوی را بدهیم به آن و خلاصه حالا برای اینکه دوستان اجمالاً یک ذهنیتی هم داشته باشند اگر بعضی رفقای طلبه ذهنیتی ندارند، ایده این بوده که به هر حال محتوای عبارات

زبانی، وابسته به جامعه زبانی است، آب در این جامعه زبانی دارد ارجاع می‌دهد به آن چیزی که از هاج دو او ساخته شده و در دو قلوب زمین دارد ارجاع می‌دهد به چیزی که از ایکس وای زد ساخته شده.

بحث، بحث محتوای عبارات زبانی، گرچه حالا می‌توانیم این را تعمیم بدهیم به حالات ذهنی. اما بحث برج دو تا چیز در بیان شما بود و این هی شیف و جابه‌جا می‌شد و به نظرم اینها دو تا چیز است:

یکی بحث ایندیویجویشن یا بحث تفرد است و دیگری بحث نیچر یا ماهیت یا طبیعتاً به تعبیر شما ذاتیات است. ذاتیات چی؟ ذاتیات بخشی از حالات ذهنی. اولاً تمرکز روی حالات ذهنی است. آن‌هم تمام حالات ذهنی، بخشی از حالات ذهنی که حالات رپرزنتیشنال یا بازنمودی هستند مثل باورها و تردیدها، نمی‌دانم، یقین‌ها و امثال اینها.

حالا سؤال این است؛ درواقع ایده این است که تفرد حالت ذهنی بازنمودی، یعنی آنچه که باعث می‌شود این حالت ذهنی بازنمودی من، این حالت باشد، نه آن حالت دیگر بازنمودی ذهن من این وابسته است به محیط، این یک بحث است. یک بحث دیگر این است که اساساً حالت بازنمودی بودن وابسته است به محیط. یعنی اساساً اگر محیطی وجود نداشته باشد فرض بکنید، یک نفس مجرد دکارتی یا افلاطونی وجود داشته باشد که اساساً نسبتی با مثلاً جهان فیزیکی ندارد و قدیم هم هست، آن نفس اساساً نمی‌تواند حالات بازنمودی، دست‌کم حالات بازنمودی درباره امور فیزیکی داشته باشد، چون هیچ تماسی با فیزیکی نداشته است. این غیر از این است که آیا این حالت بازنمودی خاص، غیر از حالت بازنمودی کناری اش هست یا نیست.

هرچند فکر می‌کنم مرتبط است ولی به هر حال دو تا بحث است یعنی بحث ایندیویجویشن غیر از بحث نیچر است. حالا شما باید توضیح بدید که آیا این دو تا در برج تفکیک شده یا نشده که هی شیف می‌کند از ایندیویجویشن می‌رود سراغ نیچر و از آن می‌رود سراغ دیگری.

و اینکه کلاً این بحث‌ها فارغ از متعلقش که بحث بر سر ترم زبانی است یا مفهوم ذهنی، اینکه آن بحث کانتنت را دارد می‌کند این بحث ایندیویجویشن و نیچر را می‌کند و کلاً دو تا چیز است. یک توضیحی بدهید.

**دکتر مازاریان:** بله چشم. بله خیلی بیانات جالبی داشتید حضرت استاد. برج این تفکیک را دارد، یعنی تفکیک و تمایزی که ایشان گفتند تمایز دقیقی است. می‌گوید تز من در مورد نیچر است و ابتدائاً بحث سر ایندیویجویشن نیست. اینکه چگونه این فرد شده نه آن فرد نیست. نیچر حالات ذهنی چیست؟ نیچر حالات ذهنی این است که یک رابطه، حالات ذهنی بازنمودی یک رابطه‌ای دارند با محیط، یعنی نمی‌توانند این را نداشته باشند. حالا اینکه آن مسئله چگونه می‌شود یعنی واقعاً ذهن خداوند را چگونه می‌شود خواند یا چگونه تفسیر کرد، این بحث دیگری است که اصلاً ببینیم خداوند ذهن دارد یا ندارد یا چیزی شبیه به این.

ولی در مورد حالات ذهنی خود انسان‌ها، ما انسان‌ها که بدنی داریم و در این جهان هستیم، این در نیچرش ایشان ادعایش این است.

و ایندیویجوشن را عمدتاً در مقام، همان‌طور که شما گفتید در مقام تبیین‌های علمی تبیین‌های فلسفی و علمی معقول اشاره می‌کند. تبیین علمی و فلسفی معقول چگونه جدا می‌کند؟ چگونه ایندیویجویت می‌کند، متفرد می‌کند حالات را، شناسایی می‌کند، این همان می‌کند، متمایز می‌کند؟ براساس اینکه این، این محتوا را دارد و در این محیط قرار گرفته و با این محیط رابطه دارد، آن باور، آن محتوی را دارد، در مورد آن شیء است، در آن محیط قرار گرفته. این در مورد برج که یک تمایز خیلی دقیقی است ولی دیگر خب حالا من خیلی وارد جزئیات نمی‌خواستم بشوم که آشفتگی و ابهام بحث بیش از این نشود.

- این تفردی که شما توضیح دادید الان، یک تفرد معرفت‌شناسانه شد.

- دست‌کم در مقام معرفت...

- اینکه ما چه طوری می‌توانیم تشخیص بدیم که این غیراز آن است. این غیر از ایندیویجوشن درواقع متافیزیکی است.

- خب مقام اولش ایدنتیفیکیشن است. مرحله دوم این است که چون ما هیچ راهی نداریم و دلایل قوی هم داریم که این ایدنتیفیکیشن مان درست است، پس این مبنای ایندیویجوشن است. ولی چون علی‌الاصول ما می‌بینیم باورهای خودمان را این‌گونه ایندیویجویت می‌کنیم و دلایل قوی هم داریم به نفعش و دلیلی بر علیه آن هم نداریم؛ پس اینها این طوری هم جدا می‌شوند. مگر اینکه شخص بگوید ممکن است به نحوی حالات ذهنی ما تفرد داشته باشند که ما هیچ راهی نداشته باشیم. ولی این احتمال خیلی دور از ذهن است

- به نظر می‌رسد که لازمه دیدگاه برج و کلاً کانتنت‌اکسترنالیسم این هست. چون درواقع دارد پریبیلاج اکسس را می‌گیرد. یعنی ما یک دسترسی ویژه به محتوای حالات ذهنی بازنمودی خودمان نداریم، یعنی ممکن است دیگری بهتر بداند، چون او بهتر می‌داند.

- بله

- و این یکی از درواقع اشکالات این دیدگاه است.

- بله بله.

- یکی از نقاط ضعف این دیدگاه این است که چه‌بسا دیگران بهتر بدانند که ما به چی داریم فکر می‌کنیم تا خودمان.

- بله.

- بنابراین عرضم این است با این بحثی که شما الان مطرح کردید باز من این رابطه ایدنتیفیکیشن را با ایندیویجوشن یا این شناسایی فرد را با بحث فردشدن یا تفردیافتن متوجه نشدم که به نظرم دوباره یک شاخه دیگر دارد اینجا اضافه می‌شود و مشکل‌تر می‌شود.

- بله. یعنی درواقع چون ایشان می‌کوشد یک راه تجربی مقبول را، (همین کاری که ما در روانشناسی

می‌کنیم، در کامانسنس می‌کنیم)، برای جداکردن باورها، پیشنهاد بدهد طبیعتاً متافیزیک و حتی آنتولوژی‌اش را

براساس آن دارد می‌چیند و اگر کسی راه دیگری دارد، یعنی ما می‌توانیم باورها را طور دیگری آیدنتی‌فای کنیم و بعد بگوییم ایندیویجویشن‌اش براساس آن است، چه‌بسا مطرح بشود.

ولی به نظر می‌رسد نیست هچنین چیزی و به‌خاطر همین است که یکی از استدلال‌هایی که به نفع کانتنت شده از همین جاست. یعنی می‌گویند آقا! ما چه طوری می‌توانیم ذات این پرتقال را بفهمیم؟ با همین طرق متعارف و متداول. حالا چه طرق متعارف عرفی و چه علمی و تجربی. ذات این را می‌فهمیم و می‌گوییم این است. در مورد باور تنها راه ما کانتنت است. ذات باور را چه جوری بفهمیم؟ اینکه خب محتوایش در مورد چیست.

از آن طرف ما نمی‌توانیم باوری داشته باشیم که محتوی نداشته باشد! یک نفر می‌گوید من امروز یک باور جدیدی کسب کردم، می‌گوییم خب چه باوری کسب کردی؟ در مورد چیه؟ نمی‌دانم در مورد چیه. نمی‌خندیم به آن؟ می‌گوییم بابا! اصل باور همین است که در مورد چیست. در مورد چی می‌گویی یک باور جدیدی کسب کردی؟ به‌خاطر این می‌گویند این چیزی که ما به آن دسترسی داریم لاجرم این باید ذات آن باور باشد اگر ما در باب حالات ذهنی حصرگرا نباشیم و نگوییم اینها موهوماتی هستند و باورها اساساً وجود ندارند؛ و بخواهیم یک ذاتی، یک نیچری برای آنها در نظر بگیریم، نزدیک‌ترین راه این است که از همان طریقی که آیدنتی‌فای می‌کنیم نیچر آنها را هم کشف کنیم. یعنی از همان راهی که داریم می‌شناسیم و این همان می‌کنیم، بگوییم خب نیچرشان هم همین است.

ولی خب این می‌تواند ریلکس باشد یعنی دیدگاه‌های دیگری بیایند بگویند نه ما در مورد آیدنتیفیکیشن دیدگاه برج را قبول داریم، کما اینکه بعضی‌ها گفته‌اند، ولی ما در باب نیچر قبول نداریم، چه‌بسا اصلاً نیچری نداشته باشیم، حالات نیچرش یک چیز دیگری باشد.

کسانی که می‌کوشند متریا لیزم را با دیدگاه‌های برج جمع کنند مثل استاین لیکرد که مقاله‌اش را آقای دکتر آوردند، مقاله خیلی خوبی است. اینها این طوری می‌کوشند و نیچرش همان حالت فیزیکی است. ما این جوری آیدنتیفیکیشن می‌کنیم، طبقه‌بندی می‌کنیم، این همان می‌سازیم ولی آن خودش یک چیز دیگری است. باز این با کامن سنس در تعارض است و یک سری مشکلات دیگری هم دارد مثلاً فرض کنید به یک نفر بگوییم که اندیشه تو در مورد اینکه سقراط، فیلسوف قدری بوده است، همان لخته خون در مغزت است. خیلی شهودی نیست یا خیلی مقبول نیست. همان لخته خونه آن اندیشه‌ات است. عشقت هم این یک ذره لخته خون این طرف است، این ماده خاکستری این طرف هم هست، این است. فکر نمی‌کنم خیلی شهودی باشه، ولی اگر کسی احساس می‌کند شهودی است یا اصلاً مهم نیست شهود در این باب و دلایل قوی‌تری به نفع متریا لیزم هست، کما اینکه استاین این کار را می‌کند، می‌تواند آنها را این جوری طبقه‌بندی کند

- خیلی متشکرم. عرضی داشتم که مربوط به این بحث بود گفتم حالا مطرح کنم. نمی‌دانم شاید هم مربوط نیست. در مورد ارسطو یک چیزی گفتید که فرم را در واقع از باب، تحلیلی که ارسطو از فرم ارایه می‌دهد او را

هم می‌شود یک جورایی ضد‌فردگرا تلقی کرد. حالا من احساسم این است که اگر این را بخواهیم بپذیریم یعنی یک‌جوری هر کسی که قائل به آن نظریات مطابقی در صدق هم باشد یک جورایی باید ضد‌فردگرا تلقی بشود چون یک تطابق ساختاری بین، مثل مثلاً تحلیلی که راسل در دروس منطقی‌اش دارد. این را هم باید ضد‌فردگرا تلقی کرد و فکر می‌کنم این باز یک ارتباطی دارد با بحث وجود و ماهیت خودمان یعنی ماهیت آن امر ذهنی و وجود آن امر ذهنی امکان دارد ماهیت، نیچر این با نیچر آن چیزی که در، ماهیتش با آن چیزی که در خارج هست یکسان باشد؛ اما دو تا وجود متفاوت داریم، این ماهیت در واقع همان تطابق است یا همان ساختار یکسان است. آیا این ملاکی است، ملاک در واقع ضد‌فردگرا بودن است یا اینکه در همان ایندیویجیویتی شدن وجود ذهنی است؟

استاد: عرض کنم که سنت قالب همان سنت ارسطویی بوده دیگر، بعد خیلی هم چیز عجیبی نیست. اگر ما خیلی از فیلسوفان را حالا شاید راسل در برخی از آراءش یا هرکس دیگر بتوانیم پیدا کنیم که بگویند آقا حالات ذهنی یک وابستگی، مخصوصاً آن چیزی که از ارسطو مثال می‌آورند ادراکات حسی، یک رابطه سیستماتیک و ساختارمند، یک وابستگی سیستماتیکی به محیط فیزیکی دارند، به خود همان پدیده‌های فیزیکی دارن. حالا رابطه علی یا رابطه‌ای دیگر و خیلی چیز بعیدی نیست اگر که مثلاً برخی از فیلسوفان دیگر نظیر ارسطو ضد‌فردگرا دانسته باشند.

حالا ادعای خود ایشان این است که این، در قرون وسطی تم غالب و مسلط بوده، ولی این باید پژوهش بشود. ولی مثلاً من حضوری می‌پرسیدم در مورد بسیاری مثل مثلاً فرض کنید مارکس، هگل بسیاری از دکارت، کانت خیلی‌ها، اینها را یک جورهایی ریشه‌های ضد‌فردگرایی را حتی در آراء آنها بدانیم تا ابن‌سینا چه‌بسا بتوانیم به راحتی پیدا کنیم هم‌چنین چیزی که یک بوی ضد‌فردگرایانه بوده یا اصلاً ضد‌فردگرایی باشد. بحث‌های تاریخی می‌دانید دیگر بحث‌های خیلی پیچیده‌ای است. چون این ادبیات جدیدی است، دسته‌بندی جدید است، بعد شما تم‌هایی را از فیلسوفان که معمولاً هم در قرون قدیم نوشته‌های پراکنده‌ای داشته‌اند، اینها را اگر می‌خواهید جمع کنید خیلی سخت است.

- منظور حالا این تیکه وجود ماهیتی و اینها می‌خواهم منظورم را یک مقدار دقیق‌تر بگویم که منظورم چی بود. ببینید ماهیت آن حالا در تحلیلی که غالب فیلسوفان ما داشتند که ماهیت آن امر ذهنی، وجود ذهنی با ماهیت آنچه ریشه‌ای که در خارج است یکسان است که مثلاً این سبب می‌شود که ما آن را بشناسیم.

- یکسان است یعنی چی؟

- ولی دو تا وجود مختلف است با یک ماهیت. حالا این ماهیت به چه نسبت حالا یک خورده باید بیشتر توضیح بدهم اینکه این با امر ذهنی آن ماهیت خارجی همان ماهیت را در این ماهیت به خاطر امر خارجی است، اینکه ماهیت این امر ذهنی این است به خاطر امر خارجی است؛ اما اینکه این وجود ذهنی، این وجوده به خاطر امر خارجی نیست.

- به خاطر چی هست؟

- یعنی می‌شود گفت که نیست، یعنی ربطی به آن ندارد، حالا به خاطر چی هست. ببینید دو تا مسئله است، مسئله‌ای آقای دکتر فرمودند نیچر و ایندیویجیوشن. فکر می‌کنم این دو تا در واقع یک مقداری در هم وجود و ماهیت خودش را نشان می‌دهد، یعنی اینکه ماهیت امر ذهنی این است به خاطر اینکه آن شیء خارجی این ماهیت را دارد ولی اینکه این وجود را دارد نه الزاماً می‌تواند این جوری نباشد.

استاد: اگر بپذیرد فیلسوف خود ما که حالات ذهنی بازنمودی ما مثل باورهای ما در نیچر خودشان در آن ماهیت یا ذات خودشان وابسته‌اند به محیطی که در وجود ما نیست، فراتر از وجود ماست، این تز ضدفردگرایانه است.

ولی اینکه حالا وجودش دو تا وجود است. متوجهید؟ مثلاً خوب طبعاً حالت ذهنی ما وجود دارد آن شیء خارجی هم وجود دارد یعنی فکر نمی‌کنم کسی بگوید وجود ندارد. بله. ولی این چیزی که تمایزی که ما داریم بین وجود و ماهیات نمی‌دانم حالا این خیلی روشن برای فیلسوفان تحلیلی معاصر باشد و بر اساس آنچه‌بسا در قدیم بیشتر واضح‌تر بوده باشد یا بیشتر محل بحث بوده باشد تا الآن، تمایز بین وجود و ماهیت. این نمی‌تواند این حالت ذهنی باشد بدون اینکه آن وابسته به محیط باشد. بدون ارتباط با محیط نمی‌تواند باشد.

ولی ترمی که دقیق‌تر برای ماهیت می‌آورند به نظرم کوئیدیتی است و یک ترم دیگر هم هست که من پیدا کردم واتنس است. واتنس و کوئیدیتی معمولاً نیچر را برای ماهیت به خاطر این خیلی هم کم است، یعنی شما کوئیدیتی واتنس و فیلسوفان خیلی دل‌مشغول این تمایز نیستند. حالا اینکه چرا باز بحث دیگری است.

ولی آنکه آقای دکتر طالقانی در مورد پاتنم فرم‌دند، بله پاتنم یک بحثی دارد در مورد اینکه تزه‌های کلاسیک سمنتیک، سمنتیکال تزه‌های ما مثل اینکه اینتشن، اکستنشن را تعیین می‌کند، این تزه‌ها یک ناسازگاری درونی دارند، مشکلاتی با هم دارند و آن آزمایش معروف زمین دوقلو را و آزمایش آب را ساخته است. اجمالاً چیست؟ اجمالاً فرض این است که قبل از اینکه عنصر شیمیایی آب کشف بشود، جامعه‌ای را در نظر بگیرید که دقیقاً مثل، مثلاً فرض کنید جامعه‌ای که زمینی که مثل زمین ماست و همه چیزهایش مثل ماست به لحاظ فناپلاژیک، پدیداری. یعنی آبی که ما داریم، مثل همین آب، با ظاهری مثل همین آب در رودخانه‌ها هست ولی فرمول شیمیایی‌اش متفاوت است مثلاً ایکس وای زد است و فلسفی فی‌الواقع آب نیست. در رودخانه‌هایش است ولی خب رافع عطش است و بی‌بو بی‌رنگ و خصوصیات پدیداری‌اش مثل این است.

بعد افرادی هستند آیدنتی‌کال با همین فردی که ما اینجا در نظر می‌گیریم در آنجا کلمه آب را به کار می‌برند. پاتنم می‌گوید که خب ما چی می‌فهمیم؟ می‌فهمیم که در آنجا وقتی آنها می‌گویند برای ما آب بیاور یعنی ایکس وای زد را بیاور، با اینکه ویژگی‌های فردی و پدیداری و اینها دقیقاً برابر همین فردی است که در اینجا ساختیم - ولی آب را بیاور معنا (یا مینینگش در انگلیسی) در اینجا یعنی هاچ دو او بیاور، آنجا یعنی ایکس



وای زد را بیاور، اچ دو او، ایکس وای زد آن خود آب است، آن اکستنشن آب است، مصداق آب چیست؟ اچ دو او است نه ایکس وای زد، آن یک چیز دیگر باید آن را بدانیم مثلاً، چی را می‌خواهد اثبات کند؟

او می‌خواهد این را اثبات کند که صرفاً نباید، عبارت معروف خودش که منشأ کلی ابهام و مغالطه شده این است که معنا در سر نیست: **meaning are not in the head** یعنی صرفاً وقتی بخوایم معنای لغات را بفهمیم نباید نگاه بکنیم بینیم در ذهن فرد چی می‌گذرد یا چه ایتنشن‌هایی دارد، مفاهیم یا مضامینی در ذهن او هست. به خود آن امر به نیچر خود آن باید در خارج هم توجه داشته باشیم.

خب مشکلات که داشته استدلال پاتنم، یکی‌اش همین‌هاست که بدن ما هم از آب تشکیل شده، اصلاً بحثش را به هم ریخته و یک دعوای خنده‌دار اینجا راه افتاده است.

برج یک آزمایش معروفی دارد در جواب این ساخته که این مشکل را نداشته باشد. یعنی در حمایت از پاتنم آزمایش آلومینیوم را ساخته است. یک چیزی که در بدن نباشد، فقط بیرون باشد.

حالا اینها خیلی مهم نیست ولی نکته‌ی اساسی این است که کار پاتنم بحثی در شیوه‌ی رفرنس و شیوه‌ی ارجاع است. چگونه زبان کار می‌کند؟ زبان، صرفاً یک امر درون فردی، درون شخصی، درونی نیست. یک امری است که لینکی بین فرد و جهان است.

و نکته‌ی دوم. همان‌طوری که فرمودند، اینها منحصر در استدلالات پاتنم در نچرال کاینترم‌ها است. در انواع اسامی یا واژگان انواع طبیعی مثل خود آب و طلا و اینها؛ و در مورد بسیاری از پدیده‌ها ساکت است. آزمایش‌های برج آمده بسط داده، هم از حوزه‌ی زبان به حوزه‌ی ذهن، هم از نچرال کاینترم‌ها به اکثر واژگان یا عموم پدیده‌های زبانی و هم از بحث ریفرنس و ارجاع به بحث‌های عام‌تر مثل کوزیشن و ریپریزنتیشن و امثال اینها؛ و یک تفاوتی هست، ولی درعین‌حال اینها همه در یک کمپ‌اند. کدام کمپ؟ کمپی که صدایی را در فلسفه‌ی تحلیلی معاصر ایجاد کرد که این‌قدر به امور فردی و درونی در تحلیل مهم‌ترین پدیده‌های بشری، یعنی زبان و ذهن، توجه نکنید. به امور محیطی، امور بیرونی، امور اجتماعی و فرافردی هم اهمیت جدی دارند که ابزارهای مختلف کمک می‌کنند مثل ساینس و امثال اینها برای شناخت این امور به ما و حداقل یک ادعای فروتنانه این است که میکسی از این دو است؛ یعنی امور فردی و امور غیرفردی که می‌تواند ما را به یک شناخت قابل توجه و مقبول از حالات ذهنی انسان‌ها برساند.